



تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

بخش سیزدهم

پژوهشی در سیر تکامل لباس ایرانیان در ادوار مختلف

انقراض سلسله هخامنشیان؛ حمله اسکندر به ایران جواهر لعل نهرو در مورد اسکندر می‌نویسد «این شخص به اصطلاح کبیر در دوران مختصر و کوتاه حکومتش چه کرد؟ او در چندین جنگ به پیروزی‌های درخشان رسید، بدون تردید او یک سردار بزرگ بود اما مردی فاسد، خودخواه و در بعضی اوقات خشن و بی‌رحم بود. او خود را تقریباً یک خدا می‌شمرد. در لحظات خشم و یا به خاطر هوس‌های زودگذر، بهترین دوستان خود را کشت و شهرهای بزرگی را با تمام ساکنانش ویران و نابود کرد و در امپراتوری وسیع خود هیچ چیز اساسی از خود باقی نگذاشت و حتی راه‌های خوبی هم نساخت. او همچون یک شهاب درخشان آمد و از خویش هیچ چیز جز مستی خاطر باقی نگذاشت.»

وضعیت ایران مقارن با حمله اسکندر مدت‌ها قبل از آن که حمله نظامی اسکندر به ایران آغاز شود، موجبات و عوامل شکست ایرانیان در مقابل هر حمله خارجی فراهم شده بود. در حدود ۱۵۰ سال، شاهنشاهی هخامنشی بر اصولی که کوروش

و داریوش بنیان نهاده بوند به زندگی افتخارآمیز خود ادامه داد. در طول این مدت وضع زندگی اجتماعی ملل تابع شاهنشاهی تا حدی رضایت بخش بود. کارمندان اعزامی حکومت مرکزی به وظایف خود عمل می‌کردند و مأمورین مخفی مانند چشم و گوش شاه ناظر اعمال آنها بودند؛ ولی کسانی که پس از خشایارشا در شوش سلطنت کردند به جای آن که از سیاست خردمندانه کوروش و داریوش الهام بگیرند و ارتباط معنوی خود را با ملل تابع حفظ کنند، با تحمیل مالیات‌های سنگین و بی‌توجهی به مصالح آنها، مقدمات تزلزل شاهنشاهی را فراهم نمودند. رقابت‌ها و توطئه‌هایی که اطراف تاج و تخت برای کسب قدرت وجود داشت، غالباً منتهی به کشتار افراد خاندان سلطنتی می‌شد. دربار، مرکز نزاع‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی شده بود و افراد برجسته حکومت، پول‌ها و طلاهایی که از اقطار شاهنشاهی گردآوری شده بود، صرف فساد و خیانت می‌کردند. در حالی که خاندان سلطنتی بر اثر خودپرستی به جان هم افتاده بودند و کوچک‌ترین توجهی به مصالح ملل تابع نداشتند، فکر استقلال طلبی در مصر، قبرس،

فنیقیه و سوریه قوت می‌گرفت و در همین ایام مقدمات وحدت شبه جزیره یونان فراهم شد.

اقدامات فیلیپ

در شمال شبه جزیره یونان، کشور کوچکی به نام مقدونیه وجود دارد که در زمان داریوش به تصرف ایران درآمد. این کشور فلاحتی از جهاتی با پارس که هسته مرکزی شاهنشاهی ایران بود؛ شباهت داشت. فتودال‌ها و نجیب زادگان مقدونی، مالک زمین‌های وسیعی بودند و در فوق تمام طبقات، شخص پادشاه قرار داشت. فیلیپ به کمک افسران و سربازانی که در اختیار داشت، موفق شد نظم جیدی در سرزمین مقدونیه برقرار سازد. فالانژ (پیاده‌نظام‌هایی سنگین اسلحه که از نیزه، ژوبین و جنگ‌افزارهایی همانند آن بهره می‌بردند و از شیوه آرایش رزمی فالانژ که آرایشی مستطیل گونه بود پیروی می‌کردند) در معیب نجبا و سواره نظام تحت فرماندهی فیلیپ درآمد بودند. وی پس از آن که بر تخت نشست، اتحادیه‌ای شامل یونان به وجود آورد و از چهارزات یونان برای تقویت سپاه مقدونیه استفاده کرد ولی



اسکندر هر روز یکی از لباس‌های فاخر و بی‌رقیب پادشاهی ایران را بر تن نموده و از جواهرات سلطنتی برای بزرگ‌نمایی خود استفاده می‌کرد. وی تا آخرین لحظه عمر از پوشیدن لباس‌های بسیار زیبای ایرانی غافل نشد

باقی مانده است ولی نفوذ یونانیان در سه نمونه لباس‌هایی که به دست آمده، مخصوصاً در قسمت تزئینات آنها کاملاً آشکار است. در تصویر شماره یک، دو نمونه از لباس ایرانی و یونانی مشاهده می‌شود. در هر نمونه تفاوت‌های روشنی وجود دارد که آنها را از لباس‌های دوره هخامنشی و لباس‌های دوره ساسانی، متمایز می‌کند. نقش برجسته آنتیوکوس اول با تاج و تن پوش ایرانی - یونانی و آپولو - میترا با کلاه فریجی و تن پوش ایرانی - یونانی، طراحی از روی کتاب لباس باستانی مصر، بین‌النهرین و ایران (م.ج. هیوستون) تصویر شماره ۲ از سنگ‌تراشی‌های مقبره آنتیوکوس واقع در آسیای صغیر به دست آمده است (کتاب لباس باستانی مصر، بین‌النهرین و ایران (م.ج. هیوستون).



تصویر شماره ۲ - نمونه‌ای از لباس پیشینیان آنتیوکوس که روپوش آن طرح هخامنشی دارد

حکومت ایران ضعیف و ناتوان بود، بدبختی‌های گوناگون، که در جنگ‌های مصر نصیب ایران شده بود، عدم قدرت سرداران ایران در جلوگیری از مراجعت گزنفون و ده‌هزار سرباز یونانی او، و شکست‌های نظامی ایرانیان در قبرس ضعف شاهنشاهی ایران را نشان داده بود.

دو مورخ یونانی پولیب و پلوتارک می‌گویند «بازگشت این یک مشت مردم از «دم در قصر شاه»، چنانکه خودشان می‌گفتند، تا یونان بدون آنکه مانعی جلوشان را ببندد، عقیده‌ای را که یونانی‌های آن زمان راجع به عظمت شاه ایران و شکست‌ناپذیری او داشتند، متزلزل کرد.» نگاهی به تاریخ جهان، آژه زیلاس با آمدن اسکندر به ایران و مشاهده پارچه‌های زربفت، دسترسی به خزانه مملکت و غارت کاخ‌ها نسبت به پوشیدن لباس‌های ایرانی بسیار حریص شد و هر روز یکی از لباس‌های فاخر و بی‌رقیب پادشاهی ایران را بر تن نموده و از جواهرات سلطنتی برای بزرگ‌نمایی خود استفاده می‌کرد. وی تا آخرین لحظه عمر از پوشیدن لباس‌های بسیار زیبای ایرانی غافل نشد. باید یادآوری کرد که تمدن پارچه بافی و لباس‌های نوظهور و لباس‌دوزی و حتی فرش‌های ایرانی و حریربافی در این دوره پیشرفت زیادی کرده بود به طوری که تأثیر آن در کشورهای دور و نزدیک پدیدار گشته بود.

نمونه‌های بسیاری از هنر دوران (ایران و یونانی)



تصویر شماره یک - دو نمونه از لباس ایرانی و یونانی

دوران زمامداری فیلیپ چندان نپایید. وی ظاهراً به تحریک دربار ایران با دشنه یکی از یاغیان از پا درآمد و پسر جوان و جاه طلب او به تعقیب کارهای پدر پرداخت.

فیلیپ پدر اسکندر، پادشاه شایسته‌ای بود و کشور کوچکش را بسیار نیرومند ساخت و ارتش مجهز و مؤثری به وجود آورد. اسکندر، کبیر لقب یافته و در تاریخ شهرت فراوان پیدا کرده است. اما بسیاری از کارهای او به علت اقدامات دقیق پدرش، فیلیپ که پیش از او انجام داده بود، مقدور و ممکن شد. این موضوع جای تردید است که آیا اسکندر مرد بزرگی بوده یا نبوده. در نظر من به یقین او یک قهرمان بزرگ نیست، اما در هر حال در دوران عمری کوتاه توانست خود را در دنیای زمان خودش مشهور سازد و تاریخ هم او را نخستین فاتح جهان می‌شمارد و هنوز هم در سرزمین‌های دوردست و در قلب آسیای میانه خاطرات و اسم او باقی است. شهرهای متعددی به نام او نامیده شد که بسیاری از آنها هنوز هم باقی است، بزرگترین آنها شهر «اسکندریه» در مصر می‌باشد.

اسکندر فقط بیست سال داشت که پادشاه شد و با جاه‌طلبی فراوانی برای انجام کارهای بزرگ اشتیاق داشت. یونانی‌ها نه از فیلیپ خوششان می‌آمد نه از اسکندر، اما مردم شجاع و آزاد فکر یونان وقتی دیدند که اسکندر خود را آماده انتقام و هجوم به ایران می‌کند، از وی تبعیت کردند. در این موقع، چنانکه اشاره کردیم، وضع داخلی ایران سخت آشفته بود و موفقیت‌های قبلی حکومت ایران در جنگ با یونانیان بیشتر نتیجه نفاق و اختلافات داخلی یونانیان بود. ولی این نقص بزرگ جامعه یونانی به همت فیلیپ از بین رفت و مخالفت دموستنس و همفکران او با وحدت یونان و کوشش آنها در راه اتحاد ایران و یونان به جایی نرسید.

فیلیپ به یاری پسرش اسکندر به استقلال یونان در سال ۳۳۸ ق. م. خاتمه داد و اتفاقاً در همان سال اردشیر سوم مسموم گردید. درباریان پس از مدتی جستجو یکی از خویشاوندان او به نام داریوش سوم (کدمان) را به جانشینی او برگزیدند. در این موقع

ایران، البسه و زینت‌آلات، داروها، سنگ‌های گرانبها، فرش‌ها، بذر گندم، سرب و سنگ‌های اصیل صادر می‌کرد و فراوانی مواد اولیه موجب توسعه صنعت کشور شد مخصوصاً صنایع نساجی، قالبیافی و قلمزنی فلزات (که در آن هنرمندان و پیشه‌وران ایرانی شهرتی بسزا داشتند) رونق گرفت

پادشاه سلوکی از اسلاف آنتیوکوس با کلاه فریجی و کت بلند، کلاه هخامنشی (تیار) بر سر دارد و روی شانه راست، بند شده است. می‌توان گفت که کاملاً تقلیدی از مدل یونانی است. زیر شنل، پیراهنی با آستین بلند که بالا تنه نسبتاً چسبان ولی دامن گشادی دارد، بر تن کرده است. دامن لباس در وسط پاها با بندی به بالا کشیده شده است و به این ترتیب برای اسب سواری مهیاست. حلقه برگ درخت غار که در دست شاه است، از تزئینات مشخص یونانیان است. طرح ستاره‌ها بر روی لباس زیر نیز از تأثیرات یونانیان است؛ چنان‌که این نوع نقش بر روی کوزه‌های یونانی نیز مشاهده می‌شود، همین نقش در بعضی از لباس‌های طرح (یونانی آسیایی) نیز از قبیل نمونه‌هایی که از لباس‌های فریگیان باقی مانده، دیده می‌شود.

در تصویر دیگر، لباس میتراهلپوس (رب‌النوع آفتاب) را نشان می‌دهد که کلاه مشهور فریگیان را بر سر گذاشته است. این کلاه، نمونه کلاه‌های معمولی مردان سواحل جنوبی دریای سیاه و قسمت غرب آسیای صغیر است که نوک آن به طرف پیشانی برگشته است. این کلاه سه زائده دارد که دو تا آن در موقع لزوم روی گوش‌ها می‌افتد و زیر چانه گره می‌خورد.

رب‌النوع آفتاب در دست چپ، جو بدست مقدس زرتشتیان را که مظهر شاهنشاهی ایران است به شاه شاهان اعطا می‌کند. به جز تفاوتی که ذکر شد، لباس‌های رب‌النوع آفتاب و شاه شاهان تقریباً از یک نوع است و به نظر می‌رسد که هر دو در زیر بالاپوش بلند، شلوار چسبان ایرانی را بر پا دارند.

تفاوت عمده‌ای که میان تصویر شماره یک و دو وجود

دارد، بالاپوشی است که بر روی سینه با بند بسته شده و طرح اصیل ایرانی است. شکل کلاه و تزئینات آن همچنین حاشیه‌های این لباس کاملاً شبیه لباس تصویر دوم است. تمام این افراد نیم رخ یونانی دارند و به احتمال زیاد هر سه کار یک پیکرتراش یونانی است. (مقاله لباس در ایران باستان)

در کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» درباره سلیقه صنعتی و تجارت پارچه در این دوره مطلبی ذکر شده که به نقل آن می‌پردازیم:

سلیقه صنعتی

چنانکه در کارنامه اردشیر بابکان تصریح شده، اسکندر و خلفای یونانی وی، تمام قوه خود را صرف نابودی و امحاء تمدن ایران کردند. به روایت مورخین بزرگ و موثق مشرق، تمام علما و مورخین و اهل ادب و صنعت را کشتند و کتب قوانین و مذهبی را یا سوزاندند یا به دریا انداختند. هر چه از کتاب‌های علمی، فلسفه، طب، کیمیا، نجوم و فلاحت یافتند، به اسکندریه و یونان انتقال دادند. ایران را از آثار مدنیت و دانش باستان خود تهی ساختند و برای قبول تفوق و تسلط یونانیان مستعد گردانیدند.

از جمله مورخین مغرب که غالباً به علت تعصب ذاتی خواسته‌اند اعمال زشت اسکندر را خلاصه و مجمل کند، پلوتارک است که معهذاً ناگزیر شده بنویسد «اسکندر در پارس، تمام مردها را قتل عام کرد». همین مورخ در شرح و احوال سلوکوس تصریح می‌نماید «کتاب‌هایی که در ایران یافت را به یونان فرستاد.» پس از اسکندر، خلفای سلوکید، رویه وی را بسیار سخت‌تر ادامه دادند و ایرانیها که از سرداران علمی و هنرمندان عالی خود محروم شده بودند، زیر فشار حکام یونانی تا مدتی به قول آداب و رسوم یونانی مجبور ماندند و سلیقه عالی خود را از کف دادند.

وضع تجارت در این دوره با دیگر دوره‌ها متفاوت شد. از حجم محصولات ارزان قیمت که طی عهد پیشین بخش اعظم مبادلات را تشکیل می‌داد، کاسته شد و در عوض اشیای تجملی و لطیف و ظریف جای آنها را گرفت. عاملی جدید- روم- در جریان تجارت

جهان وارد شد. مواد اولیه مانند چوب و فلزات که ایران و هند تهیه‌کنندگان مهم آنها بودند، بسیار مورد تقاضا واقع شد. مبادلات شامل اشیای زیر بود: سنگ‌های گرانبها و جواهر که روی آنها به‌طور برجسته کار کرده بودند، داروهایی که هند تا برتانی (ناحیه‌ای در مغرب فرانسه) صادر می‌کرد، گیاهان، مرهم‌ها، روغن‌ها، عطریات، ارغوان، گلاب، ظروف سفالین، شیشه، منسوجات، اشیای هنری، پایپروس و برده، این تجارت با مال‌التجاره‌هایی که وارد می‌کرد موجب تشکیلات جدید اقتصادی و تولید افکار و مبانی تازه در مبادلات ایران شد.

ایران، البسه و زینت‌آلات، داروها، سنگ‌های گرانبها، فرش‌ها، بذر گندم، سرب و سنگ‌های اصیل صادر می‌کرد و فراوانی مواد اولیه موجب توسعه صنعت کشور شد (مخصوصاً صنایع نساجی، قالبیافی و قلمزنی فلزات که در آن هنرمندان و پیشه‌وران ایرانی شهرتی بسزا داشتند) رونق گرفت. سعی کردند بازار را از بعضی محصولات وارداتی مثل پایپروس که مصر انحصار آن را در دست داشت، نجات بخشند و تلاش کردند با گیاهان محلی آن را بسازند یا پوست را به جای آن به کار ببرند. در آسیاب‌ها حیوان جانشین انسان شد، صنعتگران محصولات خود را افزایش دادند. عهد سلوکی با توسعه بسیار کاشت همه طعم و نوع گیاهان متمایز است. در حیات اجتماعی نیز تمایل به ایجاد مساوات بین سکنه محسوس شد و مملکت سلوکی به وسیله عملکرد خود کشوری بود سرمایه‌دار با تشکیلات بیت‌المالی قوی. دولت دارای سیاستی فلاحتی یا سیاستی صنعتی و تجارتی بود، اما در تعقیب اینها اصول دموکراسی را فراموش کرد و از منافع رعایای خود غافل شد. (ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۲۳۶)

وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران

مورخان می‌نویسند «اسکندر پس از اینکه با حریفان یونانی خود تسویه حساب کرد، اردوکنشی علیه پارس را که پدرش هوس آن را در سر می‌پروراند، تدارک دید. سپاهی که اسکندر بر آسیا گسیل داشت (سال ۳۳۴ ق. م.) چندان بزرگ نبود (۳۰ هزار پیاده نظام، ۵



در تخت جمشید، ویرانه‌ها، بازمانده داستان را حکایت می‌کند. اثر تیرهای سوخته سقف، هنوز روی پلکانها و بر پیکر تراشیها دیده می‌شود... صدها ظرف که از گوناگونترین و زیباترین سنگها تراشیده شده بود بیرون برده و عمدا خرد شده بود

نمی‌توانست از این روشن‌تر، نشان بدهد که روکش فرهنگ یونانی او، چه اندازه نازک بوده است. اسکندر، کشورگشایی‌های نخست خود را از روی نمونه شهرستانهای پارسی سازمان داده بود ... او بیش از پیش زیر نفوذ عقیده‌های شرقی درآمد و به زودی جلال و شکوه پارسی را پیش گرفت. سرانجام او به خواب و خیال یکی کردن مردمان و فرهنگ پارسی و یونانی افتاد. شرق، کشورگشای خشمگین خود را مسخره کرد ... اگر آتش اسکندر نوشته‌های بس گرانبهای روی پوست را از میان برد، بیشتر آنها به‌هرحال، فقط با گذشت زمان نابود می‌شد. او بدون اینکه چنین نیتی داشته باشد این خدمت بزرگ را انجام داد که لوح‌های گل خام را که به آسانی از هم پاشیده می‌شد در این آتش سوزی پخت.

لوح‌های سنگی را که باستانشناس از زیر خاک بیرون آورده بود، واژه‌شناس راز آنها را کشف کرد ... برای سراسر دوره شاهنشاهی باستانشناس و واژه‌شناس به یاری تاریخ‌نویس آمده‌اند. مانند تخت جمشید، در شوش نیز کاوش شده و ادبیات عیلامی شناسانده شده است. هرچند همدان هنوز در انتظار است که نوبه آن برسد، در پشته‌های شهرهای بابل، هزاران سند سوداگری به دست آمده که از زمان شهریاران پارسی است و برای نخستین بار وصف مختصر زندگی اقتصادی شاهنشاهی آنها را امکان‌پذیر ساخته است ... نزدیک ۲۳ قرن از زمانی که اسکندر تخت جمشید را سوزاند، گذشته است؛ اکنون سرانجام با کوشش باستانشناس، واژه‌شناس، و تاریخ‌نویس، که دست به دست یکدیگر داده‌اند، پارس هخامنشی از میان مردگان برخاسته است.»

تاک زرین که خوشه‌های آن از گرانبهاترین گوهرها ساخته شده بود به دست اسکندر افتاد. سربازان اسکندر، مانند پیشوای خود، به غارت سکنه تخت جمشید مشغول شدند. بنا به گزارشها و مدارک تاریخی، تخت جمشید، توانگرترین شهر در جهان بود؛ حتی خانه‌های خصوصی از چیزهای گرانبهایی که در دوران قدرت پارسیان گردآمده بود، پر بود. سپاهیان اسکندر مردم را بی‌رحمانه می‌کشند، زنها را به بردگی می‌بردند و مقدونیه‌ها بر سر تاراج گنج‌ها و منابع گوناگون با یکدیگر می‌جنگیدند.

اسکندر برای آنکه به بدنامی خود بیفزاید در نامه‌هایش می‌باید که چگونه فرمان کشتار عام اسیران پارسی را داده بود. در ایام اقامت در تخت جمشید اسکندر به «پارسه‌گرد» رفت و گنجهای کورش را ضبط نمود. سپس به بزرگترین تباهکاری تاریخی خود دست زد و اعلام کرد که تصمیم دارد ساختمان تخت جمشید را، به کینه‌توزی ویرانی آن، خراب سازد. پارمنیون به این جهادگر جوان سفارش کرد که آنها را از آسیب نگاهدارد. او پافشاری نمود که درست نیست اسکندر مال خود را تباه سازد، و گفت که اگر اسکندر اینگونه جلوه بدهد که او فقط رهگذر است و نمی‌خواهد فرمانروایی آسیا را نگاهدارد، آسیاییها با او همکاری نخواهند کرد. این به اندازه‌ای نزدیک به حقیقت و درست بود که اسکندر حتی از گوش کردن به آن سرباز زد. تاریخ‌نویسان بعد کوشیدند که این جنایت را کم جلوه دهند و عذری بتراشند. برخی گفتند که اسکندر از پیش نیت این سوزاندن را داشت و نقشه آن را کشیده بود ولی بزودی از آن پشیمان شد و بیهوده فرمان داد که آتش را فرونشاندند. بیشتر گناه را بر گردن زنی به نام «تائیس» دلبر سرکرده سپاه بطلمیوس گذاشتند که گفته می‌شد در یک مجلس می‌خوارگی اسکندر را بر آن داشت که شعله ویرانگر مرگ‌آور را بیندازد.

در تخت جمشید، ویرانه‌ها، بازمانده داستان را حکایت می‌کند. اثر تیرهای سوخته سقف، هنوز روی پلکانها و بر پیکر تراشیها دیده می‌شود ... صدها ظرف که از گوناگونترین و زیباترین سنگها تراشیده شده بود بیرون برده و عمدا خرد شده بود... اسکندر

هزار سوار و ۱۶۰ کشتی)، اما پارس در زمان واپسین شاهان هخامنشی به حق می‌توانست به غولی با پایهای گلین مانند گردد. مردمی که از فشار مالیات‌ها و انواع عوارض (از جمله خدمت سپاهی‌گری)، به جان آمده بودند و حکام ولایات به آنها ستم می‌کردند، به ضد یوغ پارس به‌پاخاستند. جنبش آزادی، به ویژه در مصر، نیرو گرفت و سپاه پارس که نفرات آن بسیار زیاد بود، فاقد قدرت جنگی بود. این سپاه که از طرف ساتراپ‌ها (شهربانان) به خدمت گرفته شده بود، با بی‌میلی می‌جنگید.

چریکهای مزدور یونانی که تعدادشان تا بیست‌هزار می‌رسید، بدون تردید نیرویی به شمار می‌رفت، ولی در جنگ با هموطنانشان نیرویی نبود که بتوان بر آن تکیه کرد. و بالاخره شهربانان پارس خود نیز در صدد بودند با شورش، خاندان سلطنت را براندازند، وانگهی آخرین شاهان هخامنشی قدرت و ارزش خود را به کلی از دست داده بودند. ملکه‌ها و سوکلی‌های آنها در دربار نقشی مسلط بازی می‌کردند. یکی از این افراد خواجه «باگوس» بود که با نقش خاص خود شهرتی یافت. وی سه پادشاه را به تخت رساند و همگی را بکشت ولی خود او نیز بنوبه خود به دست چهارمین آفریده خویش، داریوش سوم، به قتل رسید.

در میان شهرهای یونان تنها شهر «تبس» در مقابل اسکندر پایداری نمود، ولی او با خشونت بر این شهر زیبا تاخت و تمام ساختمان‌های آن را خراب کرد و بسیاری از مردم آن را کشت و هزاران نفر را به غلامی فروخت و با این حمله وحشیانه به یونانیان فهماند که باید از در اطاعت درآیند. (تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، تألیف مرتضی راوندی)

فجایع اسکندر در تخت جمشید

بطوری که از نوشته‌های امستد برمی‌آید «اسکندر پس از آنکه به تخت جمشید راه یافت، گنجهای هنگفت زر و سیم سلاطین هخامنشی را به یغما برد. ارزش یکی از گنجها به ۱۲۰ هزار قنطار سیم برآورد شده. اسکندر به بالشتگاه شاه روی آورد و پنج‌هزار قنطار زر بالای تخت شاه را ربود و سپس از زیرپایی شاه سه هزار قنطار زر به خزانه خود فرستاد. همچنین